



پیغام عشق

قسمت هشتصد و نود و هفتم





به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۰۵ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

هر کسی در عجبی و عجب من اینست

کاو نگنجد به میان، چون به میان می آید؟

ما شعبه‌ای و جزوی از خداوند بی‌نهایت هستیم و با ورود به ذهن و چسبیدن به چیزها اصل خود را فراموش کردیم. ما بی‌نهایت را در ذهن برده‌ایم و به درد افتاده‌ایم. اما وقتی که به هر دلیلی متوجه شویم و شروع به فضاگشایی کنیم، شادی بی‌سبب را تجربه می‌کنیم و این سبب می‌شود که فضاگشایی و انداختن وابستگی‌ها و همانیدگی‌ها را تا بی‌نهایت ادامه دهیم و کامل از ذهن بیرون بیاییم و با خدا یکی و بی‌نهایت شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۳

لفظِ جبرم، عشق را بی‌صبر کرد

وآنکه عاشق نیست، حبسِ جبر کرد

کسی که من ذهنی را شناخته باشد، هیچ جبری را جز زنده شدن به زندگی و شادی بی‌سبب و مرکز عدم و تغییر کردن قبول نمی‌کند. اما کسی که فقط می‌خواهد در مقاومت و قضاوت و بهانه و شکایت باشد و به چیزها بچسبد و عقل تقلیدی



داشته باشد که از دیگران گرفته و فکر می‌کند باید مثل دیگران در رقابت و مقایسه و حرص و شهوت زندگی کند، او خودش را در جبری که خودش به آن تن داده زندانی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

ترک کن این جبر را که بس تهی ست

تا بدانی سرّ سرّ جبر چیست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

ترک کن این جبر جمع مَنبَلان

تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان

ما وقتی که متوجه من ذهنی شویم و تغییر را عقب نیندازیم و من ذهنی را ادامه ندهیم، از هر زندان آزاد می‌شویم، از زندان حس نقص، حسرت، حسادت، مقایسه، حرص، طمع، ولع، شهوت، خشم و هر زندانی دیگر؛ و وقتی که آزاد می‌شویم و به جبر و همانیدگی‌ها اجازه ادامه نمی‌دهیم، زنده به زندگی و شادی بی‌سبب می‌شویم. یادمان باشد که زندان ما خانواده و همکار و همسر و شهر و ظاهر و جنسیت ما نیست، بلکه زندان ذهنی است که در آن خود را به تنبلی زدیم و بیرون نمی‌آییم. اما خرافات و توهم را کنار بزنیم و فضا را باز کنیم و از خشم پرهیز کنیم و درد هشیارانه بکشیم، زندگی آن خشم را تبدیل به سکوت می‌کند و ما متوجه می‌شویم که خشم ما که فکر می‌کردیم ارثی است، از درون ما رفته و این باعث می‌شود که متوجه شویم باید از ذهن بیرون بیاییم؛ و به طور خلاصه ما اختیار داریم و می‌توانیم انتخاب کنیم که هر وقت بخواهیم از ذهن بیرون بیاییم، از هر گذشته و آینده، از هر درد و حرص و طمع و شهوت و حس نقص و کم‌بینی و ناشکری. درسته شاید در اوایل کمی سخت باشد، شاید نباشد، شاید درد هشیارانه آنقدر شیرین باشد که ما آن را با هیچ حسرت و درد ناهشیارانه و شهوتی عوض نکنیم، شاید درد هشیارانه چند دقیقه طول بکشد، اما درد ناهشیارانه برای حسرت‌ها یک عمر.... پس انتخاب با ما است.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰

زانکه شاکر را، زیادت وعده است

آنچنانکه قُرب، مُزدِ سجده است

اگر در برابر هر فکر، اتفاق و وضعیتی فضا را باز کنیم و تسلیم باشیم و به زندگی بگوییم نمی‌دانم، شکر در ما زنده می‌شود و شکر خاصیتی دارد از جنس فراوان‌اندیشی و وحدت و سلامتی. زیرا که وقتی شاکر باشیم و آرام، این باعث می‌شود هر قدم را با عقل خداوند برداریم و بنابراین وقتی عقل خدا کار کند، ما در مسیر درست هدایت می‌شویم و زندگی ما را به سمت خوراک سالم، کتاب سالم، استاد سالم، دوست سالم، کسب سالم، ورزش سالم، تفریح سالم، فکر سالم، احساسات سالم و هر چیز سالمی هدایت می‌کند. به طور خلاصه، مزد تسلیم و سجده و صفر شدن و انداختن افکار من ذهنی، یکی شدن با خداوند و خرد بی‌نهایت زندگی است. حال انتخاب با ما است که مقاومت و ناشکری با عقل من ذهنی و تقلیدی... و یا پذیرش و باز کردن فضا و تسلیم بودن به خرد کل.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

گفت: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یزدانِ ما

قُربِ جان شد سجده ابدانِ ما

حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و نزدیک شو. سجده‌ای که توسط جسم‌های ما صورت می‌گیرد، موجب تقرب روح ما به خدا می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲

گر زیادت می‌شود، زین رو بُود

نه از برای بَوشِ وهای و هو بُود



اگر برکات در درون و بیرون به ما ریخته می‌شود، از برای شکر و تسلیم است. محبت و مهربانی و وحدت و دوستی و آزادی و فراوان‌اندیشی و سکوت و صلح و عمق و سکون را با تسلیم و پرهیز دریافت می‌کنیم، نه با مقاومت و فرمول‌سازی و خودنمایی و خوب‌نمایی با ذهن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان

زیر این دُکانِ تو، مدفون دو کان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

هست این دکانِ کِرای، زود باش

تیشه بستان و تَکش را می‌تراش

وقتی که زندگی یکی از وابستگی‌ها و یا همانیدگی‌ها و یا دردهای ما را نشانه می‌رود تا بیندازد، ما نباید با من ذهنی مقاومت کنیم و یا روی آن پارگی را با چیزی دیگر و یا کسی دیگر و یا دردی دیگر بپوشانیم. بلکه باید خودمان هم همکاری کنیم و به این کار کمک کنیم تا موازی با خدا و هماهنگ با خدا شویم و همانیدگی‌ها و وابستگی‌ها را جدا کنیم و راحت شویم. ما روی خود اصلی را با انواع چیزها پوشانده‌ایم تا خودنمایی کنیم و برتر باشیم و احساس امنیت کنیم و در مسابقه‌ای که دیگران به ما یاد دادند، اول باشیم؛ مسابقه تعدد رابطه با جنس مخالف، مسابقه تایید شدن و جلب توجه، مسابقه جمع کردن شهرت و مال و اشیاء، مسابقه دانش علمی و معنوی و سیاسی و اجتماعی، مسابقه خوردن، مسابقه فن بیان و چرب‌زبانی و دورویی. حال انتخاب با ما است تا خود را که شعبه‌ای از خدا هستیم، تسلیم خود خدا کنیم و یا این مسابقات تلف‌کننده و بی‌اهمیت و پیش پا افتاده که فقط خماری و درد دارند و با شادی بی‌سبب قابل مقایسه نیستند، ادامه دهیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

من ذهنی با تمام قوا می‌خواهد به تغییر تن ندهد و ما با یک ترمز و دو ترمز شاید حریفش نشویم و باید پا را روی ترمز نگه داریم تا خسته و بی‌جانش کنیم. یعنی مداومت و تکرار داشته باشیم و هر لحظه پرهیز و پذیرش بی‌چون و چرا و عدم مقاومت و قضاوت و عدم بد و خوب کردن داشته باشیم تا شکر و صبر در ما زنده شود و این یعنی مرکز عدم و استفاده از خرد کل. پس متوجه شدیم که ترمز دست ما است و هیچ جبری برای ماندن در خشم و تنفر و حسادت و گدایی و حرص و طمع و ولع وجود ندارد. مگر آنکه ما به کاهلی و تنبلی تن دهیم و ترمز نکنیم و به من ذهنی اجازه دهیم با سرعتی که دارد، ما را به ته دره سقوط دهد و تلف کند. پس اگر قرین کسی می‌خواهیم شویم که از جنس حرص، ولع، اعتیاد، تعدد رابطه، غیبت و دیگر دردها است، ترمز کنیم. اگر فکر چیزی خواب را از ما گرفته، ترمز کنیم. به طور خلاصه من ذهنی چون شکر و صبر ندارد، خود را تسلیم همانیدگی‌ها و دردها می‌کند. ولی اگر پا را روی ترمز نگه داریم و در پرهیز و مراقبه باشیم، هر فکر و احساسی که بخواهد ما را تلف کند، شناسایی می‌کنیم و متوجه می‌شویم که جبر نیست که من کنترل کنم، واکنش بدهم، حرص بزنم، طمع کنم، ولع داشته باشم و یا خشمگین و متعصب باشم، خودنما و دورو و متقلب و یا ناشکر باشم، خیر! هیچ جبری برای اینها وجود ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۶

زآنکه بی شُکری بُود شُوم و سَنار

می بُرد بی شُکر را در قعرِ نار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۷

گر توکل می کنی، در کار کُن

کشت کن، پس تکیه بر جَبّار کُن

زندگی روی ما کار می کند و ما را با اتفاقات و بی مرادی و حوادث روبرو می کند تا جایی که ما ناشکری و حرص را بیندازیم و شاکر و شاد بی سبب و هشیاری لطیف و عمیق و بی نهایت و خداگونه شویم و اگر این را متوجه نشویم و در ناشکری و مقاومت بمانیم، اجازه می دهیم که دیو من ذهنی و شوم که فقط هشیاری جسمی و شهوتی و حریص دارد، ما را نابود کند. پس با پرهیز و پذیرش و تسلیم و سکوت و اعتراف به نمی دانم، توکل صد در صد کنیم و از ندانستن نترسیم و صبر کنیم تا زندگی هدایت ما را انجام دهد.

با سپاس از همه

علی



رفتن به دریای فضای یکتایی:

از خودم می‌پرسم چه عواملی در رفتن به دریای فضای یکتایی کمک می‌کنند؟ چند مورد را که رعایت کردنشان مرا به سوی دریای یکتایی هل می‌دهند و در عین حال رعایت نکردنشان، من را مثل ماهی نادان در آبگیرِ ذهن نگه می‌دارند، به اشتراک می‌گذارم.

۱. متعهد شدن به پیر یا استاد معنوی، آن هم با فضاگشایی. اگر با ذهنِ دردساز به حرف‌های استاد گوش دهیم، ذهن می‌تواند آن سخنان را تبدیل به خرافات و الگوهای مخربِ ذهنی کند. در حالتِ فضاگشایی، حرفِ اصلی را همیشه خودمان به خودمان می‌گوییم.

مهمترین کار این است که یک بار بطور عمیق شناسایی کنم که در درونم یک دشمن هست که عینک‌های اشتباه روی چشم من می‌گذارد. پس باید کاملاً و هشیارانه به آنچه استاد می‌گوید عمل کنم، نه اینکه فقط به یک درصدی از حرف‌های استاد عمل کنم.

منِ ذهنی مطمئناً به این کار مقاومت نشان می‌دهد. هر وقت با وجودِ این مقاومت به حرفِ استاد عمل کردم، برایم بسیار راه‌گشا بوده و حقیقتاً من را از آبگیر بیرون و به سوی دریا برده.

چند مثال:

گوش کردنِ کامل و متمرکز همراه با یادداشت‌برداری به برنامه‌های زنده روز چهارشنبه و جمعه و استفاده از فرصت‌ها در طول روز برای تکرار از طریق پادکاست یا تلویزیون.

تأمل، تکرار و حفظ کردن در موردِ ابیاتی که در برنامه زیاد تکرار می‌شوند. هر وقت خوب روی یک بیت و ارتباطش به خودم تأمل کردم، بیشتر کارِ حفظ کردن، خود به خود انجام شده.

داشتنِ یک برنامه معنوی که آن را از قبل می‌نویسم و در همه شرایط به آن متعهد می‌مانم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۸

هر کجا بینی برهنه و بی‌نوا

دان که او بگریخته است از اوستا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸۹

تا چنان گردد که می‌خواهد دلش

آن دلِ کورِ بد بی‌حاصلش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۹۰

گر چنین گشتی که اُستا خواستی

خویش را و خویش را آراستی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۹۱

هر که از اُستا گریزد در جهان

او ز دولت می‌گریزد، این بدان

۲. طلب:

طلب زنده شدن به خدا را ورای پیشرفت‌های مادی و یک زندگی بی‌درد داشته باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۲۳

قطره‌ای از باده‌های آسمان

برکند جان را ز می وز ساقیان



۳. سخا و بخشندگی همراه با حس لیاقت: یعنی خود را لایقِ بهترین‌ها می‌دانم و خوشحالی و راحتی را هم مادی و معنوی به خودم و به همه روا می‌دارم. فراوانی اندیش هستم و از فرصت، برای بخشندگی استفاده می‌کنم.

۴. رضا:

در این لحظه دروناً رضا داشتن، راضی بودن.

۵. رها کردن محدودیتِ رسمِ وفاها: به هیچ الگوی فکری خاصی نمی‌چسبم.

۶. ترازو:

قانون جبران را در همه جنبه‌های زندگی رعایت می‌کنم.

۷. این لحظه، قدم اول:

در این مورد لغزشی را در خودم شناسایی کردم که باعث می‌شود مثل ماهی نادان توبه‌ام را بشکنم و به آبگیرِ ذهن و به ماهی تابه بیفتم. قدم اول همیشه فضاگشایی است. اگر این فضاگشایی دردِ هشیارانه می‌طلبد، باید آن را قبول کنم. یک نقطه لغزشِ بزرگ در من، فرار از درد بوده است.

وقتی خیال‌های دردسازِ ذهن هجوم می‌آورند، هنوز در بسیاری از پیش‌آمدها فضاگشاییِ من به واکنش‌های ذهنی آلوده می‌شود.

یک مثال: دارم یک پیغام معنوی می‌نویسم و یکی از بستگانم که نزدیکم است، شروع می‌کند با موبایلش به گوش دادن به یک برنامه خشن و پر از داد و فریاد، آن هم با صدای بلند. خب من در اولین برخورد می‌دانم که باید فضاگشایی کنم، پس به آرامی بلند می‌شوم و گوشیِ نویزکنسلینگم را می‌گذارم روی گوشم. بعد می‌بینم که از پشتِ گوشی هم صدا می‌آید. در این لحظه در حالی که پشتم به آن شخص است، با یک صدای ملامت‌آمیز می‌گویم: میشه کمش کنی؟ دارم از پشتِ گوشی هم صدا را می‌شنوم، و در درون من فکرهای ملامت‌گر جریان دارند که می‌گویند: چرا اصلاً این



چیز بی خودی را گوش میدی؟ چرا نمی فهمی که باید گوشی بگذاره؟ خُب این حالت بحری که همه چیز درش می گنجه نیست.

مگر اتفاقات منشأ دیگری جز قضا و کن فکان الهی دارند؟ آیا شاه را در لباسِ آن سر و صدا می بینم؟ پندار کمال ذهنت را می پرستی یا خدا را؟ بی مرادی تو را این لحظه به بهشت برد یا به جبرِ درد و انقباضِ پندارِ کمال؟ منظورِ خداوند از بازیِ اتفاقات را می گیری یا به جهت ها می روی و از آنها مراد می خواهی؟ می دانی که سبب دردهای تو مردم نیستند، بلکه پندارِ کمالِ تو است؟ می دانی گناه یعنی نگاه کردن از پشتِ عینکِ پندارِ کمال؟ علتِ دردِ تو در یک جمله است: قدم اول را نیکو بر نمی داری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهیِ قَدَم را؟

نگر اولین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

این لحظه فقط باید قدم اول را نیکو بردارم. یعنی چنان فضاگشایی کنم که نور عشق را ببینم تا چیزی که ذهن و خیالاتِ دردسازش دمدمه می کنند، هیچ اثری نداشته باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۲۹

آن چه دیدی که چنین خشمِ نشست

تا چنان برقی نمود و باز جَست؟

آن چه دیدی که مرا ز آن عکسِ دید

در دل و جان شعله ای آمد پدید؟

در مواردی مثلِ مثال بالا بارها و بارها بهم ثابت شده که:



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۰، مصراع اول

تا تو بستیزی، ستیزند ای حرون

مقاومت حتی اگر با سکوت پوشیده شده باشد، در انسان‌های دیگر مقاومت ایجاد می‌کند. همانطور که انبساط و آسوده‌خاطری حقیقی دیگران را نرم و انعطاف‌پذیر می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱۲

خوش باش که هر که راز داند

داند که خوشی خوشی کشاند

اشکال دیگری که من را به آبگیر ذهن می‌برد این است که به زمان مجازی جان می‌دهم و با حرکت ذهن به آینده می‌روم، یا بر گذشته حسرت می‌خورم. یک ثانیه پیش گذشته است. از خطای یک ثانیه پیش باید چیزی یاد بگیرم و رهایش کنم، بی هیچ ملامتی. به یاد پند آن مرغ در مثنوی باشم که:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۵۳

گفت دیگر: بر گذشته غم مخور

چون ز تو بگذشت، زان حسرت مبر

و در پایان اینکه شناسایی لغزش‌ها نشان این است که خورشید زندگی می‌خواهد از دل ما طلوع کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

صبح دمِ سرد زند، از پی خورشید زند

از پی خورشید توست این نفسِ سرد مرا



باسلام و درود

ویژگی‌های ماهی نادان:

در داستان ماهی‌ها عنوان شد که ماهی عاقل فضاگشایی کرد و با نور عشق و خرد تاییده از درون خودش، راه خروج از آبگیر ذهن من‌دار را پیدا کرد. ماهی نیم عاقل هم با توکل به اتقوا و صفر کردن تدبیرات پندار کمال، خودش را به جریان کن‌فکان که همراه قضا می‌آید، سپرد. ولی ماهی نادان نه فضاگشایی کرد، نه از اتقوا و هدایت بزرگان استفاده کرد. او تا به آخر بر اساس سبب‌ها و شرطی‌شدگی‌هایش به رویدادهای آبگیر واکنش نشان داد. یعنی وقتی از تهدید حمله صیاد خبردار شد، ولی هنوز در امن و عافیت بود و انتخاب‌های زیادی داشت، خودش را به کاهلی و مشغولیت ذهنی سپرد و بعداً هم که در دام مرادجویی‌اش گرفتار شد، با هیجانزدگی برابر رویداد ستیزه کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۷۸

غَلَط غَلْطان رفت پنهان اندر آب

ماند آن احمق، همی کرد اضطراب

کاهل و مشغول:

ماهی نادان به‌دنبال اشتباه گرفتن فضای موقتی و گذرای برکه و علاقمندی به آن، به‌جای وطن اصلی، و در پی مرادخواهی، کاهل و مشغول همان‌جا مانده بود. او تا موقعی که قدرت انتخاب داشت، به این‌که باید کلاً آبگیر هشیارِ جسمی را ترک کند، اعتنایی نکرد، تا این‌که صیادان سر رسیدند. وی حتی با دیدن شکارچیان هم از کرده‌ خویش و از این‌که پیش‌تر آبگیر را ترک نکرده، پشیمان نشد. بلکه فقط از به هم ریختن وضعیت مضطرب و بی‌قرار گشت.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۷۹

از چپ و از راست می‌جست آن سلیم

تا به جهدِ خویش برهاند گلیم

جهد بی‌توفیق:

ماهی نادان هرگز به من میدانم‌هایش شک نکرده و به عجز خودش اقرار نکرد و برخلاف ماهی نیم‌عقل که برای نجات از ابتلای قضا، ماهی عاقل را پیشوای خودش ساخت، ولی ماهی نادان متوجه نشد که نیازمند هدایت گرفتن از عقل بزرگان است. او حتی با دیدن دام پهن شده صیادان، به ناامنی آنگیز اعتنایی نکرد و باز در چپ و راست آنگیز، یعنی همچنان در سبب‌های ذهنی، دنبال پناهگاه و چاره گشت. او عزم کرد که با جهد خودش، یعنی همان دید و دانش که خودش را گرفتار دام صیادها کرده بود و با همان تدبیرات عقل جزئی، گلیمش را از دام بلا بیرون بکشد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۰

دام آفگندند و آندر دام ماند

احمقی او را در آن آتش نشاند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۱

بر سر آتش، به پشتِ تابه‌ای

با حماقت گشت او هم‌خوابه‌ای

خودنمایی:

ماهی نیم‌عقل با دیدن صیادان خودش را به مردن زده بود و جلوی آن‌ها مدعی برتر بودن نشد و به رقابت و جنگ قدرت با صیادان نپرداخت. بنابراین صیادان او را بی‌جان یافته، پس به دردنخور تلقی کردندش و به دور انداختندش، ولی ماهی



نادان با جهد فرعونی که داشت، تیز به چپ و راست می‌رفت و خودنمایی می‌کرد. پس خودش را بسیار چرب و شیرین در کام دادن نشان داد. بنابراین صیادان او را لذیذ یافته و شکارش کردند؛ یعنی انسان نادان هم موقع ابتلا به قضا، مشتاقانه در سبب‌ها و بیرون دنبال چاره می‌گردد و انواع زرنگی‌ها را انجام می‌دهد. به همین خاطر، نیروی همانش جمعی و سوءاستفاده‌گران بیرون هم او را مناسب بیگاری دادن می‌یابند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۳

او همی گفت از شکنجه وز بلا

همچو جانِ کافران قَالُوا بلی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۴

باز می‌گفت او که گر این بار من

وا رَهِمَ زینِ مِحْنَتِ گردن شکن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۸۵

من نسازم جز به دریایی وطن

آبگیری را نسازم من سکن

عهد بستن تنها هنگام درد و بلا:

ماهی نادان تا وقتی که هنوز قدرت انتخاب داشت، مُنکر توانایی فضاگشایی و منکر سودمندی اتَّقُوا بود، ولی به محض این که گرفتار بی‌مرادی بزرگ شد، از روی درد و رنج ادعا کرد که اگر از این بیچارگی خلاص بشوم، دیگر کلاً آبگیر هشیاری جسمی را ترک خواهم کرد و به فضای یکتایی بی‌نهایت خواهم پیوست.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۵

این تمنّی هم ز بی عقلی اوست

که نبیند کان حماقت را چه خوست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۶

آن ندامت از نتیجه رنج بود

نه ز عقل روشن چون گنج بود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۷

چونکه شد رنج، آن ندامت شد عدم

می نیرزد خاک، آن توبه و ندم

ندامت از روی درد، نه آگاهی:

ماهی نادان که تنها هنگام بیچاره و دردمند شدن اظهار پشیمانی کرد، بنابراین توبه‌اش بی‌ارزش بود و در معرض شکسته شدن. او ندامتش هم از روی جهلش بود. زیرا انگیزه‌اش صرفاً خلاص شدن از درد بود. او نمی‌دانست بازگشت واقعی از جهت‌ها، با نیست‌شدن هویت مرادجو و کام‌طلب، یعنی پندار کمال و خالی شدن مرکز از همانیدگی‌ها تحقق می‌پذیرد، نه با فکر و سخن. جناب مولانا می‌فرماید، تا وقتی من ذهنی هست، فراموشی و توبه‌شکنی هم هست. زیرا از ویژگی‌های «من دروغین» این است که به محض بهبود یافتن درد، قول و قراری که آن موقع گذاشته بود را فراموش می‌کند و دوباره به جهت کام گرفتن از اجسامی می‌رود که در مرکز است.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۰

ضَبَط و دَرک و حَافِظی و یادداشت

عقل را باشد که عقل، آن را فراشت

توبه واقعی ویژگی فضای گشوده، نیستی و عقل کل است که اصلاً و اساساً تمایلی به مراد گرفتن از چیزها ندارد.

باسپاس

الناز





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

